

«سرمایه جهانی» و «جامعه جهانی» همان «امپریالیسم» است

منتشره:

شماره اول نشریه «عقاب» مؤرخ: اسد ۱۳۹۰ / آگست ۲۰۱۱

ناشر: سازمان مارکسیست – لنینیست افغانستان

بازنشر: حوت ۱۳۹۹ شمسی

"سرمایه جهانی" و "جامعه جهانی" همان "امپریالیسم" است

امپریالیسم چیست؟

"امپریالیسم عبارت است از تجمع سرمایه در معدودی از کشور ها" و "عمیق ترین پایه اقتصادی امپریالیسم انحصار است". "صدور سرمایه یکی از مهم ترین ارکان اقتصادی امپریالیسم است". "امپریالیسم از نقطه نظر سیاسی به طور کلی عبارت است از تمایل به اعمال زور و ارتجاع". "بدون پی بردن به ریشه های اقتصادی این پدیده، بدون ارزیابی اهمیت سیاسی و اجتماعی آن، نمی توان در زمینه حل مسائل عملی جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی آینده حتی گامی به جلو برداشت".
لنین: "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری".

مدخل: سیمای جهان معاصر:

تضاد های اساسی عصر ما که سیمای عمومی جهان را مشخص می سازند، همان تضاد های اساسی سه گانه اند: یعنی تضاد کار و سرمایه؛ تضاد بین امپریالیسم و خلق های تحت ستم و ملل دربند؛ و تضاد بین کشور های امپریالیستی. این تضاد ها که از عینیت جهان کنونی در تحت سیطره امپریالیسم جهانی شکل گرفته اند، ناپدید نشده و همچنان موجود اند و در آن ها آن چنان تغییری کیفی، که به دگرگونی عصر و ماهیت نظام منجر شود، رونما نگردیده است. کارگران استثمار می شوند، به کشور ها تجاوز می شود و خلق ها در بند کشیده می شوند و رقابت بین امپریالیست ها داغ و داغ تر می شود. لذا اساساً و در کیفیت خود هنوز هم سه تضاد متذکره فوق تعیین کننده ماهیت دوران ما هستند. شناخت درست و درک ماهیت این تضاد های اساسی عصر حاضر (عصر امپریالیسم، انقلاب پرولتری و جنبش های آزادیبخش)، شرط ضروری ارزیابی اقتصادی و سیاسی سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جهان و در چارچوبه آن اهداف، روند های فکری، ابزار های سازمانی و کارکرد ها و روش های عملی متضاد است. این تضاد های اساسی، خصلت نمای حوادث شگرف و تغییرات جهان کنونی اند [۱]. درک و تبیین واقعی روند ها و حرکت های متضاد فکری، سیاسی و اقتصادی موجود در جامعه کنونی بشری بدون شناخت ماهیت اقتصادی و سیاسی امپریالیسم، اهداف و ابزار آن، ممکن نیست. اشکال مناسب و مقتضی مبارزه با این "اهریمن ملی و اجتماعی" نیز از این شناخت ناشی می شود.

بدون پذیرش عینیت پدیده امپریالیسم و وقوف بر ماهیت به غایت ارتجاعی، جنگ افروز، سلطه گر، غارتگر، طفیلی و گندیده آن به مدد حقایق و فاکت های ملموس و بی شمار از تفکر و عملکرد امپریالیسم؛ هیچ تحقیق و بررسی ای در پیرامون این پدیده؛ از پایه و کرکتر علمی برخوردار نخواهد بود. در متن جهان کنونی در زیر سلطه سرمایه مالی، بورژوازی امپریالیستی به دنبال حد اکثر سود به غارت ثروت های طبیعی و انسانی کشور ها و ملل پرداخته، استثمار طبقه کارگر را شدت بخشیده و رقابت امپریالیستی را بر سر تصاحب این ثروت ها و مناطق دارای اهمیت ستراتیژیک حدت بخشیده است. مبرهن است که استثمار طبقه کارگر در مقیاس گسترده توسط بورژوازی امپریالیستی منجر به حدت یابی مبارزات طبقاتی شده و خواهد شد. طی همین چند سال اخیر و همین امروز در کلیه کشور های امپریالیستی شاهد اعتصابات و تظاهرات میلیون ها کارگر و توده های مردم علیه سرمایه جهانی بوده ایم تا آن جا که برخی از این تظاهرات اقتصاد و جریان پیشرفت دلبخواه سرمایه را مختل کرده و منجر به تصادمات و برخورد های خونین هم شده است. از جانبی مداخلات، تجاوزات و اشغالگری دول و مجامع امپریالیستی به کشور های ضعیف به بهانه های واهی در قالب سیاست "بحران آفرینی" و تحت نام "دولت های ناکام" و "دولت های سرکش"، از طریق "اقدامات

پیشگیرانه"، خلق های جهان را به مبارزات آزادیخواهانه و مقاومت ضد تجاوز و اشغالگری امپریالیستی واداشته و به مبارزات آنان جان تازه ای بخشیده است. نمونه های چنین مبارزات آزادیخواهانه را می توان در عراق، افغانستان، کشور های عربی، در افریقا و امریکای لاتین مشاهده کرد.

در تحت این سلطه تحمیلی و غارتگرانه امپریالیستی و سیادت سرمایه بر کار، مبارزه طبقاتی پرولتاریا و سائر طبقات رنجبر و ستمکش در کشور های مرکز و مبارزات و حرکت های ضد امپریالیستی خلق های دربند و پیرامونی، دو فاکتور مهم در امر تغییر کیفی جهان و تعیین کننده مضمون سیر آتی و تداوم این تغییرات اند. یکی از این دو فاکتور به انقلاب اجتماعی آینده پا می دهد، در حالی که فاکتور دیگر سیادت جابرانه و غارتگرانه جهانی امپریالیسم بر ملل و خلق های اسیر و تحت ستم را به مبارزه طلبیده و آن را برمی اندازد. در این میانه تضاد منافع و رقابت دول و مؤسسات انحصاری امپریالیستی در ضمن داشتن تباری در پاره ای از موارد، برای غارت جهان و بر سر تجدید تقسیم جهان تقسیم شده و "مناطق نفوذ" سرمایه و کسب سهم و سود بیشتر، دول و قدرت های امپریالیستی را وامی دارد تا به تدارک شمشیر کشی به رخ همدیگر بپردازند.

در متن این تقابل، امپریالیسم ایالات متحده آمریکا به یمن قدرت برتر اقتصادی و نظامی و هکذا برتری علمی - تکنولوژیکی و معلوماتی اش نسبت به امپریالیست های رقیب در قاره پیر(اروپا)، در صدد تغییر جغرافیای سیاسی خاور میانه و آسیای مرکزی - جنوبی برآمد. با این هدفمندی، امپریالیسم آمریکا جهت کنترل منابع سرشار نفتی شرق میانه و آسیای مرکزی این دو منطقه حائز اهمیت ستراتیژیک، به اشغال نظامی افغانستان و عراق پرداخته و به روسیه امپریالیستی و سائر قدرت های منطقه ای چنگ و دندان نشان داد.[۲]

پس از بروز این وقایع و بر حول این دو منطقه نفت خیز و تعیین کننده ستراتیژیک، به حیث گرهگاه تضاد های امپریالیستی، دسته بندی های بزرگ جهانی و منطقه ای مربوط به امپریالیست ها و دول ارتجاعی منطقه بر ضد هم و با هم در چارچوب رقابت و تباری آنها شکل گرفته است. تضاد میان امپریالیست ها بر سر این دو کانون ستراتیژیک نفتی یاد شده همراه با سائر مناطق نفوذ سرمایه و حرص دریافت سهم بیشتر از ثروت غارت شده کشور ها، پای سائر دول امپریالیستی و ارتجاعی را در تقابل با آمریکا می کشاند. چنین می نماید که کشور های اروپائی، روسیه، جاپان، چین، برازیل و هند بر محور منافع کوتاه مدت و دراز مدت شان در مقابل قلدری و لجام گسیختگی سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا وارد ائتلاف ها و یا بلاک های سیاسی - نظامی شوند.

جهان ما در تحت حاکمیت و سیادت جابرانه و غارتگرانه امپریالیستی بر پهنه گیتی و در چارچوب رقابت امپریالیستی آستن حوادث مهم و شگرفی است: یا سلطه چند جانبه اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک امپریالیستی و سرمایه مالی جهانی شده آن، به غارت هستی ملل و خلق ها تداوم یافته و رقابت و جنگ امپریالیستی جهان را به کام مرگ و نیستی خواهد کشاند و یا انقلاب از غارتگری، جنگ و تباهی آفرینی امپریالیستی پیشی می گیرد!

تبیین مؤجز لنین از امپریالیسم:

"امپریالیسم به طور کلی در نتیجه تکامل سرمایه داری و ادامه مستقیم خواص اساسی آن به وجود آمده است. ولی سرمایه داری در مرحله معینی از تکامل خود و آنهم در مدارج بسیار عالی تکامل خود به امپریالیسم سرمایه داری مبدل شد. امپریالیسم مرحله انحصاری سرمایه داری است" و متضمن پنج علامت زیرین است:

۱- تمرکز تولید و سرمایه که به آن چنان مرحله عالی تکامل رسیده که انحصار هائی را که در زندگی اقتصادی نقش قاطعی را بازی می کنند، به وجود آورده است.

- ۲- در هم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیگارش‌های مالی بر اساس این «سرمایه مالی».
 - ۳- صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است، اهمیتی بسیار جدی کسب می‌کند.
 - ۴- اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌دارانی که جهان را تقسیم نموده‌اند، پدید می‌آید.
 - ۵- تقسیم ارضی جهان از طرف بزرگ‌ترین دول سرمایه‌داری به پایان می‌رسد. و انتقال به سیاست استعماری تصاحب انحصاری سرزمین‌هایی از جهان که کاملاً تقسیم شده است.
- اینست چارچوبه اجتماعی - اقتصادی آن نظامی که لنین به تبیین آن پرداخته و پنج علامت و صفت مشخصه آن را برشمرده است. اینست آن نظامی که در محدوده آن خواص اساسی سرمایه‌داری رشد کرده و به حیات خود ادامه داده است. در این نظام سیستم مستعمراتی امپریالیسم شکل گرفته و سپس فرو ریخته است. این آن نظامیست که در دایره آن بشریت شاهد غصب و غارت ثروت‌های جهانی، شاهد مصائب بی‌شمار، شاهد بحران‌های دوره‌ئی و ذاتی سرمایه‌داری، شاهد استثمار بی‌رحمانه نیروی کار، شاهد رقابت، تقابل و تضاد منادیان این نظام، شاهد دو جنگ ویرانگر امپریالیستی اول و دوم جهانی و مرگ و نیستی میلیون‌ها انسان و ویرانی شهرها و کشورها، شاهد چهار دهه جنگ سرد و تقابل خطرناک دو بلوک امپریالیستی و سرانجام شکست یکی و پیروزی آن دیگری، از ابتدای قرن بیستم تا حال بوده است. اینست ارمغان امپریالیسم از طلیعه قرن بیستم بدین سو!

از مدخل به متن:

پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی امپراطوری سوسیال امپریالیسم شوروی و اردوگاه آن در آغاز دهه نود قرن بیستم که یکی از مراکز بزرگ ضد انقلاب جهانی و در عین حال بزرگ‌ترین مانع حرکت سرمایه‌دول رقیب امپریالیستی در مقیاس جهانی بود، رقابت جدی‌ای میان دول امپریالیستی و شرکت‌های فراملیتی بر سر تصاحب و تقسیم مجدد جهان تقسیم شده درگرفت که هنوز هم با شدت بیشتری ادامه دارد. افزون بر آن، زمینه‌ساز این یورش سرمایه به شرق و جنوب، آن انقلاب الکترونیک و انفورماتیک بود که از برکت آن صاحبان سرمایه و کارگزاران آن توانستند حرکت و کارکرد سرمایه، تنظیم امور و انتقال معلومات را با سرعت برق کنترل و مدیریت کنند و تسلط سرمایه مالی را به اقصی نقاط گیتی بگسترانند. قدرت اقتصادی، نیروی تسلیحاتی و در مجموع ماشین جنگی غرب و به خصوص امپریالیسم امریکا ضامن اجرائی این جهان‌گستری سلطه سرمایه مالی امپریالیستی پنداشته شده و وارد معرکه شده است.

این‌جا ما دیگر با موج سوم جهانی شدن سرمایه سر و کار داریم. سرمایه از ابتداء در حرکت و کارکردش تمایل به جهانی شدن داشته و صاحبان آن به دنبال مافوق سود، پا به سرزمین‌های نامکشوفی به شکل بازار فروش یا منبع مواد خام و یا کار ارزان گذاشته و دورترین نقاط روی زمین را از شرق «وحشی» تا شمال و جنوب یخبندان در نور دیده‌اند.

همزمان با تبدیل سرمایه‌داری رقابت آزاد به امپریالیسم و پدید آمدن انحصارهای امپریالیستی در شکل کارتل‌ها، سندیکاها، تراست‌ها و غیره، اولین موج جهانی شدن سلطه سرمایه بین سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ م شکل گرفته و بنابر نیازهای سرمایه اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. طی این جریان، بالاکر پیشرفت در صنعت حمل و نقل و کاهش بسا از موانع؛ صدور کالا، جریان سرمایه و استفاده از نیروی کار رونق گرفت. با افزایش تولید، حجم صادرات کشورهای صنعتی با رشد دو برابر به ۶٪ رسید و سرمایه‌های خارجی در سه قاره تا سه برابر شد. با این حال، این نخستین موج جهانی شدن سرمایه در نتیجه برخورد به موانع از جمله سیاست "حمایت‌گرایی" یا (protectionism)، جنگ‌های اول و دوم جهانی و رکود شدید اقتصادی سال‌های ۳۳ - ۱۹۲۹ م، متلاشی شد.

دومین موج جهانی شدن پس از جنگ جهانی دوم بر پیوستگی و نزدیکی کشورهای ثروتمند امپریالیستی تأکید داشت. اروپا، امریکای شمالی و جاپان با امضای قرار داد تعرفه و تجارت موسوم به «گات» [۳] به بازسازی و تحکیم مناسبات تجاری از طریق یک سلسله اقدامات آزاد سازی تجارت پرداختند. در موج دوم جهانی شدن بسیاری از کشورهای غیرصنعتی عقب مانده در حد منابع تولید و صدور مواد خام و نیمه خام و کالا های اولیه مطرح بوده و بیشتر مرجع مصرفی کالا های بُنجل کشورهای استعمارگر نگه داشته شده و اغلب از جریان "سرمایه جهانی" و "تجارت آزاد" و مبادله سودآور بی بهره مانده و سودی نبردند. در حالی که کشورهای صنعتی صادر کننده کالا و سرمایه با بلعیدن این منابع، رشد سریع تری داشتند. بدین نحو شکاف بین کشورهای ثروتمند و فقیر بیشتر شده و در کشورهای فقیر با حاکمیت استعمار و دست نشاندگان بومی اش، روند افزایش فقر سیر صعودی داشته و توزیع درآمد نیز در درون کشورهای فقیر نابرابر و کاملاً غیرعادلانه باقی ماند.

جدید ترین موج جهانی شدن که از سال های ۱۹۸۰ م تا کنون ادامه دارد، در نتیجه زمینه ها و عواملی که در فوق برشمردیم، در برابر دیدگان ما به راه افتاد. این موج اخیر جهانی شدن نیز با گسترده ساختن هر چه بیشتر خلاء فقر و غنا و گسترش بحران عمیق اقتصادی در جهان امپریالیستی و اقمارش، به صخره موانع برخورد و دیده شود که چه وقت از هم خواهد پاشید.

طلایه دار این موج اخیر جهانی شدن حرکت و سلطه همه جانبه سرمایه، این بار نیز به گونه موج های اول و دوم، بورژوازی امپریالیستی است که بشارت سلطه ابدی دموکراسی لیبرال مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد و اصالت فردی و پایان تاریخ را می دهد. درفش ایدئولوژیک و منطق حاکم این روند جهانی شدن حرکت سرمایه و سلطه جهانی امپریالیسم عبارت است از "لیبرالیسم نوین". این لیبرالیسم نوین یا "اقتصادی" همان مکتب اقتصادی شکست خورده "کلاسیک" آدام سمیت در شرایط نوین است. این چراغ بی فروغ پس از شکست اقتصاد "اشتغال زای" کینزی و ایدئولوژی حاکم بر آن یعنی "سوسیال دموکراسی"، فراراه کشتی شکسته حامل سرمایه، به کار رفته است. ولی بی فروغی، کورسوئی و عدم هدایت گری آن برای سرنشینان کشتی طوفان زده نظام حاکم، بیش از پیش آشکار گشته است.

جهانی شدن سرمایه امپریالیستی یعنی: "کشف بهترین شرایط استثمار در جهان که بتوان حد اکثر سود را از آن به دست آورد". یا جهانی شدن: "عبارت است از جهان گستره سرمایه مالی و سلطه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی بورژوازی امپریالیستی بدون حضور نظام سرمایه داری در همه جا".

در تعریف نخست هدفمندی و غایت حرکت سرمایه مالی همراه با محمل ها و ابزار ایدئولوژیک، سیاسی، نظامی، فرهنگی، اطلاعاتی، علمی و معلوماتی تحقق آن، یعنی غارت داشته ها و هستی مادی و انسانی جوامع و ملل فقیر و دربند پیرامونی به وسیله صاحبان سرمایه و ثروت کشورهای مرکز بیان شده است.

تعریف دومی به بیان این حقیقت می پردازد که صدور سرمایه و کالا به کشورهای پیرامونی و برپا داشتن صنایعی چند در آن گونه کشور ها، خلاف آنچه تسلیم طلبان نوین می پندارند، هرگز به معنی گشودن راه ترقی و تعالی آن کشور ها از مراحل و مناسبات پیشاسرمایه داری به مرحله و مناسبات سرمایه داری نیست. زیرا بورژوازی امپریالیستی صنایع را در کشورهای پیرامونی نه بر پایه نیاز های تکامل سالم آن جوامع، بلکه بر بنیاد میزان سودمندی و سودآوری آن برای سرمایه برپا می کند. امپریالیست ها از رشد همه جانبه اقتصادی آن کشور ها جلو گرفته و از آنها به حیث کشورهای مصرف کننده و منابع مواد خام و نیمه خام و نیروی کار ارزان استفاده می برند. بورژوازی امپریالیستی در کشورهای پیرامونی ضمن تقویت نسبی صنایع سودآور عمدتاً در قالب کمپرادوری، مجموع مناسبات ماقبل سرمایه داری را در عرصه های زیربنائی، روبنائی و فرهنگ حفظ کرده و پایه اجتماعی خود را در وجود آن (نیمه فئودالیسم) بنا می کند. آن چنان که هم اکنون در افغانستان بهترین همراه و همپای امپریالیست های اشغالگر،

مرتجع ترین نیروهای جامعه و فرهنگ شان و بهترین مشاورین و مبلغین امپریالیست های متجاوز در این کشور خان ها و ملا ها هستند.

جهانی شدن سرمایه و تحمیل «اقتصاد بازار آزاد» بر زندگی خلق ها و ملل سه قاره عقب نگه داشته شده آسیا، افریقا و امریکای لاتین، عرصه ها و اشکال گونه گون را در بر می گیرد. منطق حاکم و فلسفه «اصالت فردی» آن که فرد و منافع فردی را بر منافع جمع و جامعه ترجیح می دهد، عرصه های اقتصادی، سیاسی، نظامی، مناسبات قدرت، محیط زیست، عرصه فرهنگ و حتی رقیق ترین عواطف انسانی در کانون گرم خانواده تا عرصه تحقیقات و دستاورد های علمی را با محمل ها، روش ها و ظرفیت های دست داشته متأثر ساخته و در دایره نفوذ و کارکرد سرمایه امپریالیستی قرار می دهد. در این فلسفه است که افراد به سود شخص خود حتی کشور و مردم خود را ویران و قربان می کنند و نتیجه چنین است که هیچ گاه آباد و آزاد نشویم.

تبعات ویرانگر سلطه جهانی امپریالیسم و جهان گستری سرمایه مالی با منطق نولیبرالی، بر محور خصوصی سازی و سود فردی در پهنه گیتی، هم در کشور های پیرامونی و هم در کشور های مرکز برای توده های زحمتکش و طبقات فرودست جامعه فاجعه آفرین بوده است. اینک نمونه هایی از آن:

الف: برای کشور های پیرامونی مورد هجوم سرمایه:

- غارت ثروت های اجتماعی این کشور ها و گسترش فقر و فلاکت عمومی.
- از کار افتادن، غیرفعال شدن و یا به حراج گذاشته شدن مؤسسات تولیدی، معادن، تصدی های عمومی و عام المنفعه و خدمات اجتماعی در عرصه های معارف و تحصیلات عالی، صحت عامه، ترانسپورت عمومی، مخابرات، راه سازی و... از طریق خصوصی سازی و هجوم سرمایه های خارجی امپریالیستی، کمپرادوری و در پاره ای از موارد مافیائی (مثلاً افغانستان).
- مصرفی شدن کشور های پیرامونی وارد کننده کالا های مصرفی اکثراً بُنْجُل و بی کیفیت.
- رقم بالای بیکاری جوانان و نیروی کار در اثر خصوصی سازی و هجوم کالا و سرمایه خارجی به کشور و تعطیل شدن مؤسسات تولیدی پیشه وری و در نتیجه تنزیل قدرت خرید عمومی و عدم دسترسی مردم به کمیت و کیفیت بالای خدمات عمومی در عرصه های فوق.
- تاراج و به حراج گذاشته شدن منابع طبیعی کشور های پیرامونی توسط سرمایه گذاران و شرکت های خارجی و خروج آن از تملک قانونی مردم این کشور ها.
- شیوع کار بردگی زنان و اطفال در این کشور ها در شرایط فقدان قوانین کار و کارگری (از جمله در اندونیزیا، بنگله دیش، هند، چین، پاکستان، افغانستان و سائر کشور های پیرامونی مورد تاخت و تاز سرمایه).
- رفع موانع سیاسی، حقوقی و اقتصادی یک جانبه گشایش بازار ملی به روی سیل عظیم سرمایه و کالا های وارداتی و کنار زدن "سیاست حمایت گرایی".
- تضعیف و زدودن نقش دولت به نفع مؤسسات جهانی و خصوصی وابسته به امپریالیسم در امور اقتصادی و بازار.
- مقروض شدن کشور ها در نتیجه شکست سیاست های اقتصادی لیبرال نوین (نمونه برجسته آن کشور ارجنتاین است).
- شیوع امراض، گسترش سوء تغذی، وَفیات طفل و مادر، مرگ و میر اطفال و پائین آمدن اوسط عمر بزرگسالان، عدم تجهیز و یا خصوصی سازی بخش صحت عامه و عدم دسترسی مردم به خدمات گران قیمت بخش خصوصی در این عرصه.
- تخریب محیط زیست، آلودگی هوا، قطع جنگلات و کمربند سبز شهر ها، و در نتیجه ازدیاد گرما، خشکسالی، قحطی و...

– بحران و گرانی مواد غذایی از طریق احتکار و خرید غلات توسط سرمایه های امپریالیستی پس از بروز بحران مسکن در اکتوبر ۲۰۰۸ م در امریکا و حتی نابودی غلات برای بلند بردن قیمت ها...

این فشار طاقت فرسا و روز افزون ناشی از سلطه سنگین سرمایه، غارت ثروت های اجتماعی کشور ها و استثمار برده وار نیروی کار و یا رقابت صاحبان سرمایه با رنجبران غیرصنعتی در بازار فرآورده های زراعتی و حیوانی، خواه نا خواه به خرمن آزادیخواهی توده های رنجبر و مردم سیه روز کشور های پیرامونی مورد یورش سرمایه و سلطه امپریالیستی آتش زده، این مبارزات را شعله ور تر ساخته و به آن مضمون و اشکال تازه ای می بخشد. طبیعتاً تا جایی که این مبارزات به اشکال و درجات مختلف سلطه سرمایه را به مبارزه طلبیده و دستآورد هائی به دست آورند، خصلت ضد امپریالیستی دارند. این مبارزات بر محور تضاد خلق های تحت ستم و ملل دربند با امپریالیسم جهانی، که یکی از سه تضاد اساسی عصر کنونی است، شکل می گیرد.

ب: در کشور های مرکز (امپریالیستی):

تلاش سرمایه در جست و جوی نیروی کار ارزان پای آن را به مناطق و کشور هائی می کشاند که امکانات فنی – تکنیکی و نیروی کار نسبتاً آموزش دیده ارزان در آن در غیاب سیاست حمایت از محیط زیست در مقابل برپا کردن صنایع زیانبار و آلوده کننده محیط زیست، وجود دارد. مثل اروپای شرقی، اوکراین، مکزیکو، برازیل، هند، چین، تایوان و سائر کشور ها.

– نخستین پیامد جهانی شدن سرمایه و تولید و صدور آن به کشور های پیرامونی، بیکار شدن جمعی کارگران در کشور های صنعتی مادر است که در اغلب کشور های اروپائی، امریکا، کانادا، جاپان و... میزان بیکاری به بالای ۱۰٪ می رسد.

– پیامد دیگر آن، از دست دادن کلیه حقوق و امتیازاتی است که کارگران این کشور ها طی مدت زمان طولانی از طریق مبارزات صنفی و اتحادیه ای کسب کرده بودند (مانند حق تقاعد، حق بیکاری، حق تعطیلات، بیمه صحتی، تحفه عید سال نو، پول لباس و...). کارفرمایان کارگران را به صورت اجاره ای و روز مزدی با حقوق کمتر و به شکل انفرادی استخدام کرده و از انعقاد قرارداد های دایمی و ثابت با کارگران و قرارداد جمعی با نمایندگان کارگران و اتحادیه های کارگری سرباز می زنند، تا کارگران نتوانند از این حقوق و مزایا بهره ببرند.

– بورژوازی امپریالیستی این موج نوین تجاوز به حقوق کارگران و کار بردگی نوین در نظام استثمارگرانه و مالکیت خصوصی بورژوازی تحت لوای "لیبرالیسم نو" و اقتصاد بازار آزاد را بی شرمانه ترویج کرده و ادامه می دهد. مسلم است که عامل بیکاری، از دست رفتن حقوق کسب شده، سطح نازل دست مزد ها، عدم تضمین کاری و خلاصه تشدید استثمار نیروی کار، بر شدت یابی و گسترش مبارزه طبقاتی می افزاید.

بورژوازی امپریالیستی صاحب سرمایه مالی تقریباً کلیه ابزار های ایدئولوژیک، سیاسی، تبلیغاتی، حقوقی، نظامی و اهرم های فشار اقتصادی را در جهت حرکت بلامانع و تحکیم سلطه سرمایه خود به خدمت گرفته است. دول و مجامع غارتگر و نیرنگ باز امپریالیستی در روند رقابت و تبانی با همدیگر و در جریان استثمار طبقه کارگر و غارت و سرکوب خلق های جهان، برای گمراهی و اغوای افکار عامه جهانی، یک کارزار گسترده تبلیغات زهرآگین ایدئولوژیک را در سطح جهان به مدد دستگاه های تبلیغاتی و وسایل ارتباط جمعی، وسایل صوتی، تصویری و الکترونیک، کتب و جراید، به اصطلاح اندیشمندان و نظریه پردازان در دانشگاه ها و مراکز پژوهشی و اندیشه پردازی یا (Think Tank)، مذهب، NGO ها و روشنفکران های جارچی و غیره به راه انداخته اند. برخی از این نهاد ها، ابزار ها و شعار ها که امپریالیسم از آنها عموماً بهره برداری می کند عبارت اند از:

۱- دستگاه قضائی امپریالیسم:

دادگاه بین المللی لاهه (*International Court of Justice (ICJ)*، دیوان بین المللی کیفری - *International Criminal Court (ICC)* و دستگاه های قضائی کشوری، ابزار ایدئولوژیکی است در دست امپریالیست های اروپائی و امریکائی جهت مهار زدن به قلدری یکدیگر، تحمیل اراده به دیگران و تهدید عناصر و نهاد های سرکش و "نامطلوبی" که زیر بار آنها نمی روند. از این دادگاه ها همیشه به حیث وسیله تهدید علیه مخالفان شان بهره می گیرند. [۴].

۲- دموکراسی:

دموکراسی یک پدیده طبقاتی بوده و دارای مضمون لیبرالی و یا سوسیالیستی است. دموکراسی ناب و غیرطبقاتی ساخته زرادخانه تبلیغاتی بورژوازی است. هر کجا که مفهوم قلبی دموکراسی کارگر نیفتد، امپریالیست ها مطابق به تعریف واقعی آن (که روی دیگر سکه اش دکتاتوری بورژوازی است) عمل می کنند. از نظر امپریالیست ها دموکراسی صادر شده به کشور های مستعمره و اشغال شده افغانستان و عراق و دموکراسی هند در کشوری با چند صد میلیون گرسنه و معدودی میلیاردی تا زمانی که به منافع و حاکمیت سرمایه و سرمایه دار گزندی نرساند، بهترین نمونه های دموکراسی مورد تائید آنان است و انتخابات رسوا و پُخرج دو سال اخیر افغانستان هم الگوی انتخابات آزاد شان!!!

۳- حقوق بشر:

در حالی که امپریالیست ها مخصوصاً امپریالیست های امریکائی خود در گوانتانامو، ابوغریب، بگرام، قندوز، کابل، قندهار، پولند و جا های دیگر بزرگ ترین شکنجه گران و ناقضان حقوق بشر بوده و از رژیم های استبدادی چون رژیم حسنی مبارک در مصر، بن علی در تونس، آل سعود در عربستان سعودی و دیکتاتور هائی چون پینوشه، سوهارتو، شاه ایران، و غیره حمایت کامل داشته اند، طرح اتهام نقض حقوق بشر شان در مورد کشور های چین، کوریای شمالی، سوریه، لیبیا و غیره رژیم های استبدادی بیشتر بار سیاسی - ایدئولوژیک دارد تا دفاع از حقوق بشر. امپریالیست ها که خود ناقضان اصلی حقوق بشر هستند، عمدتاً یخن دولت های مخالف شان را با بهانه قرار دادن نقض حقوق بشر کش می کنند و از ارتجاعی ترین نیرو ها در کشور حریف شان زیر نام دفاع از حقوق بشر حمایت می کنند و به همین بهانه مداخلات و تجاوزات آشکار شان را در امور دیگران پوشش می دهند. تجاوز نظامی به لیبیا هم اکنون با استفاده از همین ترفند و به فیصله ظالمانه شورای امنیت "ملل متحد" جریان دارد و دریای خون در آن کشور به راه انداخته است.

۴- تروریسم:

"مبارزه با تروریسم" یکی از حربه های تازه ایدئولوژیک امپریالیسم برای تبریئه تجاوز، اشغالگری و سلطه گری بر جهان است. در حالی که امریکا خود تروریست درجه یک و تروریست ساز است، ولی منظورش از "تروریست ها" عمدتاً آن مردمی اند که در مقابل قلدری و سلطه جابرانه و تجاوزگری امپریالیسم امریکا و شرکاء در راه آزادی کشور شان می رزمند. تئوری « جنگ تمدن ها » "هانتینگتون" دشمنی با اسلام و دامن زدن به تنش های مذهبی است. موصوف در کتاب نامبرده اش ضرورت مبارزه با آئین های غیرسامی مثل بودا، هندو و کنفوسیوس به اضافه اسلام را به عنوان تمدن های عقبمانده و دشمن غرب مطرح کرد. این تئوری های به غایت ارتجاعی و ضد انسانی هانتینگتون که برای توجیه هژمونی، تجاوز، اشغالگری و تروریسم دولتی امریکا مصرف دارد؛ زمینه ذهنی پذیرش "اقدامات پیشگیرانه" دولت امریکا را مساعد ساخته و در خدمت آن است. امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم امریکا، وحشیانه ترین تجاوزات مسلحانه تباه کن و ویرانگرش را در افغانستان و عراق با ترفند "مبارزه با تروریسم" توجیه می کند. در توجیه این توحش و خونریزی "سازمان ملل متحد"، به ویژه شورای امنیتش، به مثاباً چوب دست امپریالیست ها عمل کرده و

شریک جرم مجموع این جنایات به حساب می آید. "آنچه را که امپریالیست ها تروریسم می خوانند، در حقیقت عبارت است از نوعی از سیاست رادیکال که نظام سرمایه داری را به سؤال می کشد. هر خیزش ضد امپریالیستی، هر حرکت آزادی خواهانه بر ضد اشغالگری امپریالیستی، هر تلاشی در جهت استقلال کشور ها از منظر آنان تروریسم است. امپریالیست ها تروریست های واقعی اند! تروریسم آن چیز است که دول امپریالیستی و ارتجاعی در عرصه ملی و جهانی بدان عمل می کنند. در سیاست جهانی تروریسم خود را به شکل تجاوزات عریان نظامی، جنگ های اشغالگرانه و تجاوزات جنایتکارانه امپریالیست ها تبارز می دهد". [۵]

۵- اهرم های نفوذ و فشار اقتصادی:

"بانک جهانی" (WB)، "صندوق بین المللی پول" (IMF) و "سازمان تجارت جهانی" (WTO) افزون بر نهاد های مماثل، سه اهرم فشار امپریالیست ها اند که مبشر و مجری "سیاست های اقتصادی لیبرالیسم نو" در کشور های پیرامونی بوده و آن کشور ها را در مضیقه قرار می دهند تا بهترین شرایط را برای حضور و کارکرد سرمایه های امپریالیستی فراهم آورند. این شرایط "مناسب" که توسط این نهاد های مالی امپریالیستی بالای کشور های پیرامونی و وام گیرنده تحمیل می شود، عبارت اند از تأمین هر چه بیشتر سود برای سرمایه های استقرای و صنعتی امپریالیستی در این کشور ها و تضمین حرکت آزادانه سرمایه و کالای صادراتی امپریالیست ها و سودآوری بیشتر صدور کالا. شایان تذکر است که بررسی پدیده جهانی سرمایه، تولید، توزیع و مصرف و گشودن درب بازار ها به روی "تجارت آزاد"، جدا از ماهیت امپریالیستی این روند، بی ارتباط به خصوصیات پنج گانه سرمایه داری انحصاری که جنبه شاخص دارند، و بدور از محدوده کارکرد تضاد های اساسی عصر کنونی؛ فاقد اعتبار علمی بوده و نمی تواند به ماهیت اصلی این روند پیچیده و ذوالجوانب وقوف حاصل نموده و تصویری واقع بینانه از آن ترسیم کند. در چارچوب و در محدوده همین جنبه های شاخص و خصایص اساسی امپریالیسم و عرصه حرکت و کارکرد تضاد های آنست که تضاد و رقابت امپریالیستی بر سر تقسیم مجدد جهان بعد از جنگ سرد مفهوم شده و شدت و حدت می یابند.

نظام سرمایه داری حتی قبل از ورود به مرحله انحصاری تاریخ طولانی ای از رقابت، تضاد و جنگ میان قدرت های استعماری رقیب را بر سر تصاحب مستعمرات و سرزمین های مکشوف و نامکشوف، پشت سر گذاشته و تا حدود سال ۱۹۰۰ میلادی کار تقسیم جهان را به پایان رسانیده بود. ولی نظام سرمایه داری از زمان عروجش به فاز امپریالیسم بدین سو، نه تنها این رقابت، تضاد و جنگ را به پایان نرسانده، بلکه آن را حدت و رشد و تکامل بیشتر بخشیده است. تاریخ امپریالیسم از ابتداء تا امروز تاریخ رقابت افسار گسیخته همه جانبه، تاریخ چند بار بازتقسیم جهان، تاریخ دو جنگ ویرانگر جهانی و جنگ های تجاوزکارانه منطقه ئی و تاریخ استعمال بمب اتمی و تخریب سیاره خاکی ما بوده و در تداومش به صورت بالقوه خطر جنگ سوم جهانی را در آستین دارد. جهانی شدن سرمایه مالی و حاکمیت جهانی اقتصاد «بازار آزاد» و سیاست مبتنی بر آن در قالب انحصارات فراملی و بعضاً قاره ئی، نه تنها این رقابت و تضاد میان انحصارات و دول امپریالیستی را نه زوده، بلکه به تحرک درونی، فعالیت و اثربخشی آن در این دایره وسیع میدان داده است. همین اکنون تضاد و رقابت میان امپریالیست ها بر سر منابع انرژی و مواد خام، بر سر مناطق نفوذ سرمایه، بر سر بازار فروش و منابع نیروی کار ارزان ضمن تبانی شان، در حال حدت یابی است.

چون "امپریالیسم عبارت است از مبارزه شدید دولت های بزرگ برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان و به همین جهت هم ناگزیر... به طور روز افزونی نظامی کردن را تشدید می نماید." (لنین). موتور و محرک این رقابت و تشدید مبارزه "دولت های بزرگ" و انحصارات امپریالیستی عبارت است از مالکیت خصوصی بورژوازی بر ثروت اجتماعی، استثمار نیروی کار و تأمین حد اکثر سود، تأمین کننده منافع و ضامن اجرائی آن یعنی بازوی مسلح بورژوازی هر کشور.

در متن این جهان گستری سرمایه و تولید، تضاد های نظام سرمایه داری انحصاری از آن جمله تضاد میان دول، انحصارات و بلوک های امپریالیستی از عینیت این نظام سر بر آورده و به گونه زنده و پویا تکامل یافته و به صورت بطی، ولی در برخی موارد سریع، کسب حدت می کند.

هژمونیسیم امپریالیسم امریکا:

امپریالیسم امریکا به برکت پیشرفت ها و دستاورد های شگرف علمی، تکنولوژیک و انفورماتیک و به پشتوانه اقتصاد غول پیکرش که بیشتر آن از غارت خلق های جهان به دست آمده، پس از جنگ دوم جهانی توانسته است نیرومند ترین، مجهز ترین و مدرن ترین ارتش را به عنوان ضامن اجرائی و بازوی مسلح سرمایه ایجاد کند. کاربرد این دستاورد های شگرف علمی در عرصه تسلیحاتی و پیشرفت های خیره کننده در صنایع نظامی، سالانه صد ها میلیارد دالر را از درک فروش تسلیحات و تجهیزات نظامی نصیب سرمایه های نظامی امریکا می کند. این موقعیت برتر به امپریالیسم امریکا فرصت و امکان می دهد در پی سرکردگی جهانی، در حالی که هر شب در امریکا میلیون ها مادر و کودک گرسنه به خواب می روند و هر صبح میلیون ها شاگرد مکتب بدون صبحانه روانه مکتب می شوند، بزرگ ترین بودجه نظامی را در تاریخ بشریت به خود اختصاص بدهد [۶]. امریکا در بیشتر از صد کشور افزون تر از (۷۲۵) پایگاه نظامی داشته و به عنوان «امپراطوری پایگاه ها» از طریق ملیتاریسم، ماجراجویی، جنگ های تجاوزکارانه و اشغال کشور های مستقل و یا ظاهراً مستقل، جهانی را به خاک و خون و به زنجیر کشیده است. [۷]

امپریالیسم امریکا با درک اهمیت ماده حیاتی و استراتژیک نفت و با وقوف به حقیقت پایان پذیری منابع آن و بر اساس مشوره اندیشمندان و نظریه پردازان در مراکز پژوهشی و مطالعاتی این کشور به حیث قدرت برتر در اوائل قرن بیست و یکم بر آن شد تا بر مناطق نفت خیز دارای اهمیت استراتژیک تسلط یافته و با در دست گرفتن اهرم نفت، هژمونی، سرکردگی و برتری خود را بر جهان و بر سائر رقبای قدیم و جدید خود تأمین و حفظ کند. یکی از این مناطق دارای اهمیت استراتژیک و نفت خیز حوزه خلیج فارس بوده و دومین منطقه از این دست به صورت بالقوه غنی تر از حوزه قبلی، ناحیه بحیره کسپین و آسیای مرکزی (اوراشیا) است. با این هدفمندی بود که در طلعه قرن بیست و یکم امریکا همراه با شرکای ناتوی اش و با مجوز سازمان ملل متحد، این چوبدست امریکا، افغانستان را اشغال کرده و متعاقب آن همراه با متحد دیرینه خود (انگلیس) علی رغم مخالفت سه کشور عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل، رقبای اروپائی اش و جاپان، به بهانه های واهی عراق را اشغال کرد.

کشور عراق از لحاظ ظرفیت ذخایر نفتی به عنوان چهارمین عضو کارتل "اوپک" دارای چشمه های جوشان و خروشان نفت است. ابتداء اداره استعماری و بعد حاکمیت مستعمراتی عراق از همان هفته اول تجاوز و اشغالگری امریکا و انگلیس، نفت را در بنادر نفتی خلیج فارس در اختیار امریکا قرار داده و با خصوصی سازی صنعت نفت عراق، چندین قرارداد درازمدت با شرکت های نفتی امریکائی امضاء نمودند و امریکا قسمت عمده نفت عراق را به مالکیت خود درآورد.

اشغال امریکائی - ناتوی افغانستان، امریکا - ناتو را مزید بر منابع سرشار طبیعی کشور ما، در دروازه های منطقه استراتژیک و سرشار از نفت و گاز آسیای مرکزی قرار داد. این دو منطقه حیاتی، حوزه آسیای میانه و ساحه بحیره کسپین، اولی به صورت بالعفل و دومی به صورت بالقوه به کانون رقابت و تضاد های دولت ها و انحصارات امپریالیستی مبدل شده اند و آرایش قوت ها را از کانال رقابت و تبانی با همدگر در قالب ائتلاف ها، اتحاد ها و بلوک بندی هائی از قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی قدیم و جدید منطقه و جهان را سبب شده که تشنج و جنگ را دامن خواهد زد.

در واکنش به این سرکرده گرائی و پیشروی امریکا به صوب شرق میانه و خلیج فارس، اتحادیه اروپا که پس از ختم جنگ سرد، از لحاظ ظرفیت اقتصادی رقیب و همتای امریکا بوده، همراه با کشورهای امپریالیستی روسیه، چین و جاپان که جمعاً با تجاوز امریکا

– انگلیس به عراق، منافع شان را عمدتاً در صنعت نفت آن کشور از دست داده بودند، مخالفت شان را با اشغال عراق و استمرار آن تداوم بخشیدند. [۸]

سال ۲۰۰۱ میلادی شاهد دو رویداد مهم با دارای ابعاد منطقه‌ای و جهانی بود: تجاوز و اشغال امریکائی – ناتوئی افغانستان و حضور نظامی امریکا در چند پایگاه نظامی آسیای میانه، ضمن داشتن تأیید و تبنای نسبی قدرت های منطقه‌ای در اطراف افغانستان. رویداد دوم عبارت بود از ایجاد «سازمان همکاری شانگهای» میان روسیه و چین به اضافه چهار کشور آسیای میانه. در صورت عمده شدن رقابت کشور های جهانی و منطقه‌ای بر سر آسیای میانه بزرگ، کشور های دارای قدرت اتمی چندی در منطقه مثل هند، پاکستان، ایران و سائرین روی ملاحظات اقتصادی، نظامی و امنیتی به این سازمان ملحق شده و خود آن پیمان تا سرحد یک پیمان نظامی ارتقاء یافته و می تواند حتی بهتر از «پیمان وارسا» در معادله رقابت و تخصم امپریالیستی خلاء موجود را پر کرده و به عنوان سازمان نظامی رقیب ناتو عدم توازن قواء را بر هم زند.

علاوه از قدرت های دیرینه رقیب امپریالیستی امریکا مثل اتحادیه اروپا و در راس آن آلمان و فرانسه و هکذا جاپان، رقبای جدیدی از کشور های امپریالیستی و ارتجاعی دیگر از چند دهه بدین سو در مقابل امپریالیسم امریکا در صحنه رقابت و تبنای امپریالیستی سر برآورده اند. این قدرت ها و فاکتور های جدید عبارت اند از: برازیل، روسیه، هند، و چین (BRIC States). امپریالیسم روسیه به عنوان دولت میراث خوار سوسیال امپریالیسم شوروی سابقه، پس از فروپاشی آن امپراطوری از زیر آوار آن سر برآورد. این کشور پس از تحمل خفت و خواری ناشی از شکست مفتضحانه شوروی برای حدود یک دهه، بر پایه اقتصاد متمرکز و بوروکراتیک نفتی، در صدد آنست تا سنگر های از دست رفته را مجدداً تصرف کرده و در پی تقویت نیرو های نظامی خود بوده و در ساحة فروش سلاح و ابزار نظامی با امریکا در بازار ها رقابت می کند. [۹] نزدیکی روسیه به چین و اروپا و همکاری آن کشور با جاپان و ایران در خدمت هدفمندی ستراتیژیک جدید روسی و اتخاذ موضع تهاجمی آن و گسترش مواضع اش پنداشته می شود. امپریالیست های اروپائی برای رویارویی با قدرت برتر و متمرکز اقتصادی و نظامی امریکا به عنوان رقیب و همتای اقتصادی آن، ناگزیر بوده اند مواضع درونی خویش را در سطح اتحادیه اروپا تقویت کنند. همکاری و نزدیکی نسبی این اتحادیه در برخی مواضع با روسیه، چین و جاپان و بر سر اشغال عراق و سائر مسائل از این ضرورت ناشی میشود. [۱۰]

قدرت های اقتصادی و به طور بالقوه نظامی جدید از قبیل چین، هند و برازیل هر یکی بنابر دلایل چندی در چارچوب سیاست های نولیبرال و خصوصی سازی و سرمایه گذاری مختلط و تجارت، رقبای تازه از راه رسیده اقتصادی، سیاسی و نظامی امریکا هستند. دو کشور چین و هند با سکنه (۲۵۴۹۹۱۸۲۷۴) نفر، برابر با ۳۶.۴۶٪ از کل نفوس (۶۹۴۲۷۰۰۰۰) نفری جهان [۱۱]، و پس از امریکا با بزرگ ترین ارتش ها و بودجه نظامی در عین اتمی بودن، از قدرت اقتصادی بزرگی برخوردار بوده و به احتمال قوی در آینده نزدیک از قدرت اقتصادی امریکا پیشی خواهند گرفت. در صورت تشدید تضاد و رقابت میان امپریالیست ها، این دو کشور با این ظرفیت های شان وزنه هر پیمان و اتحادی را در مقابل امریکا و ناتو می توانند سنگین سازند.

اگر چه کشور های نوظهوری مثل چین، هند، برازیل و سائر کشور های مشابه خارج از حوزه کشور های صنعتی مطرح و نامدار، در یکی دو دهه اخیر رشد چشمگیر اقتصادی در عرصه صنعت و صادرات داشته و سرمایه هنگفتی را به هم زده و در نمونه چین ذخایر ارزی بزرگی را به دالر اندوخته اند، ولی میان رشد و توسعه اقتصادی از یک جانب و توزیع داخلی ثروت و استقرار عدالت اجتماعی از جانب دیگر در این کشور ها دره عمیقی در میان است. به هر حال، این کشور ها مخصوصاً چین و هند ضمن مخارج گزاف نظامی از بودجه کشور و تیز کردن شمشیر های شان برای مصاد با رقبای منطقه‌ای، بیشتر در صحنه رقابت – رقابت و

تبنانی — با امریکا، جاپان و حتی اروپا، در کشور های آسیا، افریقا و امریکای لاتین عمدتاً در ساحه اقتصادی مصروف ستیزه هستند.

امپریالیسم جاپان با آن گذشته ملیتاریستی اش، پس از جنگ دوم جهانی در عرصه اقتصادی رشد چشمگیری داشته و به عنوان دومین اقتصاد امپریالیستی دنیا و یک کشور عمدتاً صادر کننده، در عرصه های علمی، تکنولوژی و صنایع الکترونیک و کامپیوتری نقش پیشتازی داشته و بازار ها را تسخیر کرده است. جاپان با رقبا امریکائی و اروپائی خود در اکثر زمینه های اقتصادی به رقابت پرداخته و اکثراً از آنها جلو هم افتاده است.

با این اوصاف و این پیشینه، علی رغم مخالفت قانون اساسی پاسیفیستی آن کشور مبنی بر عدم اعزام نیروی نظامی به خارج پس از جنگ دوم جهانی، امپریالیسم جاپان برای نخستین بار با تأیید امریکا تحت عنوان ارسال نیرو به عراق با "هدف نگهداری صلح"، خواست زنده کردن ملیتاریسم فاشیست های جاپان در منطقه شرق آسیا و بحر آرام را واقعیت می بخشد. بر طبق خط مشی جدید نظامی جاپان مصوبه سال ۲۰۰۴ م، این کشور می تواند در "مأموریت های بین المللی" به منظور "حفظ صلح جهانی" اشتراک ورزد (مفاهیمی که امپریالیست ها برای توجیه تجاوز شان از آن استفاده می کنند). مثلاً تجاوز آشکار جاپان زیر نام سهمگیری در "مبارزه با تروریسم" در افغانستان از جمله همان "مأموریت های بین المللی" محسوب می شود. امپریالیست های جاپان خواهان رفع محدودیت های صدور و فروش سلاح هستند. جاپان خواهان عضویت دایمی در شورای امنیت سازمان ملل متحد و داشتن حق ویتو است. ملیتاریسم جاپان در شرق آسیا و بحر الکاهل متوجه چین و کوریای شمالی بوده و آن دو کشور را خطری برای امنیت ملی خود قلمداد می کند. از این رو، ملیتاریست های جاپان خواهان ازدیاد بودجه نظامی و تقویت و تجهیز ارتش و مدرن ساختن تسلیحات آن کشور اند. نظامیگران جاپان حتی تا آن جا پیش رفته اند که هوس انجام "عملیات پیشگیرانه" و داشتن راکت های دور پرواز را در سر می پروراندند. ملیتاریست های دار و دسته رهبری دولت امپریالیستی جاپان در تخاصم و مبارزه علیه چین و روسیه و احیاناً محاصره آن دو کشور رقیب، متحد نزدیک امپریالیسم امریکا پنداشته می شوند و با آن در یک جهت رقابت و تضاد امپریالیستی قرار داشته و خواهند داشت. [۱۲]

در اوضاع و احوال جاری و در آینده های نزدیک در تحت سیطره سرمایه مالی امپریالیسم و ضامن اجرائی آن (دولت و ارتش بورژوازی)، تضاد و تقابل میان امپریالیست ها در گستره گیتی بر سر بازار و مناطق نفوذ سرمایه از عینیت و سرشت نظام سرمایه داری امپریالیستی سرچشمه گرفته و ساحات ذیل را در این گستره و در محدوده کارکرد تضاد های اساسی عصر امپریالیسم و... احتواء می کند:

– تضاد و تقابل دول و انحصارات و شرکت های چندملیتی بر سر میدان های نفتی حوزه خلیج فارس و "اورایشیا" و کشور های دارای ذخایر نفتی در آسیا، افریقا و امریکای لاتین و ذخایر بالقوه قطب شمال و جنوب و پیشدستی امریکا بر سایر رقباء و نیازمندان به این ماده حیاتی.

– تضاد میان امریکا و دول و شرکت های ملی و فراملی بر سر "تحریم های اقتصادی" وضع شده به وسیله دستگاه قضائی امریکا علیه کشور ها و مؤسسات معین و تحمیل آن بالای دیگران. (مثل تحریم های کیوبا، ایران و کوریای شمالی).

– تضاد میان یورو و دالر: دالر به عنوان پول معادل جهانی طی سال های اخیر به حیث ارز در حال نوسان و پائین نگه داشته شده حدود ۴۰٪ ارزش خود را در مقابل پول نسبتاً با ثبات یورو از دست داده است. فروش نفت به دالر و تجارت بین المللی (صادرات کشور های غیر امریکا) و ذخیره کشور ها مثل چین، جاپان، روسیه و کشور های نفت خیز با پول در حال نوسان و دارای ارزش

پائین به ضرر این کشور ها بوده است. اخیراً گرایش برای تبدیل ذخیره ارزی از دالر به یورو و معاملات بازار و مخصوصاً تجارت نفت به یورو، این تضاد را آشکار ساخته است. [۱۳]

– تضاد منافع ، روسیه و چین با امریکا و ناتو بر سر تجاوز نظامی ناتو به کشور سرشار از نفت لیبیا.
– تضاد امریکا با اروپا و چین بر سر ممنوعیت صادرات محصولات فولاد اروپائی و وضع محدودیت هائی برای صادرات چین در عین امضای قرارداد تجارت جهانی از سوی امریکا و انجام عمل بالمثل اروپا با تأیید سازمان تجارت جهانی. [۱۴]

– تضاد منافع اروپا، روسیه و چین با امریکا و انگلیس در مورد عراق و مخالفت شان با اشغال عراق توسط امریکا و انگلیس.
– تضاد میان امریکا با اروپا و کشور های پیرامونی با تولیدات زراعتی و حیوانی روی پرداخت سوبسید یا "مساعدت های مالی" دولت به مولدین این محصولات در کشور خودی برای رقابت و شکست محصولات کشور پیرامونی در بازار رقابت. این عمل دولت امریکا و سایر دول عضو "سازمان تجارت جهانی" مغایر با اصول و مقررات این سازمان است. در حالی که پس از رسمیت دادن سیاست های اقتصادی نولیبرالی، همین لیبرال های نوین اقتصاد مدیریت شده دولتی را مردود می دانستند و بر دُهل خصوصی سازی می نواختند، در مورد اعطای کمک ها به تولید کنندگان محصولات زراعتی و حیوانی و در یک مورد در نجات دادن چندین بانک در امریکا و انگلیس در اواخر سال ۲۰۰۸ م خلاف فلسفه نئولیبرالیسم، به اقتصاد "کینزی" رجعت کرده و با سرمایه گذاری صد ها میلیون دالر و پوند، دولت های این دو کشور در امور اقتصادی مداخلت جدی کردند. در مجموع دولت ها " تا ماه می ۲۰۱۰ حدود ۲۷ تریلیون دالر امریکائی در سراسر جهان برای نجات موسسات مالی بین المللی ، بانک ها و انحصارات ، آغاز برنامه های محرک ملی و... " هزینه کردند [۱۵]. این دو روئی و منافقت در ذات بورژوازی و دولت کارگزار آن در هر کجا نهفته است.
– پس از عقد قرار داد "کیوتو" برای کاهش گاز های گلخانه ای توسط دولت های امپریالیستی، که خود مسبب آلودگی هوا و تخریب محیط زیست هستند، و امتناع دولت امریکا از امضای آن روی منافع کثیف اقتصادی بورژوازی امریکا، اختلافی میان دول صنعتی بروز کرد که زاده منافع متضاد کوتاه مدت آنان است.

– تضاد میان امپریالیست های اروپائی با امپریالیسم امریکا بر سر تحقیقات فضائی، ماهواره ها و صنعت هواپیما سازی (ایرباس اروپائی و بوئینگ امریکائی). [۱۶]

– تضاد امریکا با آلمان و جاپان در مورد خواست عضویت این دو کشور در شورای امنیت و برخورداری از حق ویتو.
– تضاد میان دول اروپائی با دولت امریکا بر سر پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا.
– تضاد میان امریکا و آلمان در مورد تقویت و حمایت کشور پولند توسط امریکا.
– به همین سلسله تضاد هائی میان روسیه و چین با اروپا و امریکا بر سر مسائل متنازع فیئه چند گانه منطقه ای و تضاد میان جاپان با چین و روسیه و تضاد هائی در آسیا، افریقا و امریکای لاتین که همه واقعی اند. همه این تضاد ها بر محور روابط و منافع متضاد دول و مجامع امپریالیستی مفهوم شده، به میزان های متفاوت کسب حدت کرده و رشد و تکامل می یابند.

کارکرد امپریالیسم جهانی و ره آورد

های نولیبرالی در افغانستان اشغالی:

چنانی که در فوق تذکرش رفت، امپریالیسم امریکا به منظور دستیابی به منابع سرشار نفتی آسیای مرکزی و بازار های وسیع سرمایه و کالا در آن منطقه، افزون بر منابع گسترده طبیعی و انسانی کشور ما، با مجوز مطیعانه و غیرقانونی شورای امنیت "سازمان ملل متحد"، این چماق دست امپریالیست ها، طی اقدامی نظامی به همکاری شرکای امپریالیستی ناتوئی اش به افغانستان لشکر

کشی کرد. امریکا و متحدانش با این عمل وحشیانه تحت عنوان کذائی "مبارزه با تروریسم القاعده و طالبان" به سرنگونی رژیم "طاغی" و "سرکش" طالبان، که ساخته دست خود شان بود، پرداخته و در اولین گام به سوی تحقق استراتژی منطقه ئی خود، افغانستان را اشغال کردند. متعاقب این تجاوز و لشکر کشی، امپریالیست های اشغالگر به منظور تمدید و تحکیم سلطه و اراده استعماری شان به کشور ما، جلسه رسوائی از مزدوران شان را متشکل از ارتجاع هار مذهبی و فئودالی، جنگسالاران خونریز و عده ای از تکنوکرات های خود فروخته در شهر "بن" آلمان فراخوانده و طی آن جلسه بدنام اجزای اداره مستعمراتی کابل را، آن چنان که می بایست، از میان همان خیل وطنفروشان بسته بندی کرده و به ارگ سلطنتی کابل گسیل داشتند.

در نتیجه این تجاوز و اشغالگری امپریالیستی، افغانستان در پروسه تحول منفی از کشوری نیمه فئودالی - نیمه مستعمره به کشوری مستعمره - نیمه فئودالی تغییر خصلت داده است. از اکتوبر سال ۲۰۰۱م بدین سو افغانستان کشوری بوده است مستعمره و اشغال شده و گرفتار در زنجیر جبر استعماری و فاقد استقلال و حاکمیت ملی. اداره مستعمراتی کابل از منظر ملی، به عنوان بخشی از حاکمیت استعماری و ابزاری است که در خدمت اهداف سلطه گرانه و غارتگرانه امپریالیستی قرار داشته و از منظر طبقاتی، در خدمت منافع و اهداف طبقات فئودال - کمپرادور همدست اشغالگران امپریالیستی با ترکیبی از جنایتکاران سه رژیم گذشته و لیبرال های نوین قرار دارد.

در حالی که در این کشور اشغال شده و فاقد استقلال ملی، اشغالگران امپریالیست در مناسبات قدرت قدر قدرتی اند که در همه امور لشکری و کشوری تصمیم نهائی را اتخاذ می کنند، این اشغالگران با سرهم بندی و بزک کردن نهاد های استعماری و ابزار اشغالگر همچون پارلمان پوشالی و غیره در فقدان تمثیل اراده مردم این کشور، مضحکه انتخابات را به راه انداخته و تحفه دموکراسی وارداتی شان را پیشکش مردم اسیر و دربند افغانستان کردند.

اشغالگران امپریالیست و اداره پوشالی شان در این راستا قانون احزاب را در خدمت منافع استعماری شان تدوین نموده و بیشتر از صد حزب وابسته، مزدور، فاسد، دست نگر، مدافع و خادم کمر بسته سلطه استعماری و در برخی موارد مدافع و مبشر اقتصاد بازار آزاد، مالکیت خصوصی بورژوازی، جهانی شدن غارت کشور ها توسط سرمایه، دموکراسی لیبرال و... را در کشوری دارای زیربنا و روبنا ی پیشاسرمایه داری برای مشق و تمرین "دموکراسی" (مشق دلربائی از امپریالیست های اشغالگر) ایجاد کردند. از آن جا که هیچ یک از این احزاب نامنهاد پایه مردمی و ابتدائی ترین شرایط موجودیت یک حزب را نداشتند و چون عروسک خیمه شب بازی برای نمایش دموکراسی امریکائی مونتاژ شده بودند؛ اکثر شان دیگر ناکارآمد شده و مچاله شده اند، برخی هم به دفتر های معاملاتی و درآمد آب و نان بدل شده اند و گردانندگان آگاه شان روسیاهی تاریخی را به خود کمائی کردند.

در تحت حاکمیت جابرانه مستقیم اشغالگران امپریالیستی به سرکردگی امریکا در افغانستان و با سازماندهی و گرداندگی مافیای جهانی زیر اداره امپریالیسم (سرمایه جهانی)، این کشور تا سطح اولین کشور تولید کننده و قاچاق کننده تریاک، هروئین و چرس (هشیش) در جهان ارتقاء یافته است. این عمده ترین ارمغان دموکراسی امریکائی به افغانستان است. علاوه از تجارت مواد مخدر فوق (تجارت مرگ) به خارج، این مواد در بین مردم فلک زده، فقر زده و سیه روز جامعه جنگ زده، ویران و اشغال شده ما طی سال های اخیر مصرف بالائی داشته است و گزارش ها از وجود تعداد روزافزون معتادان به این مواد مرگ آور در میان جوانان بیکار و بی روزگار و حتی زنان و اطفال فقر زده جامعه ما حاکی است. این اشغالگران و به خصوص اشغالگران امریکائی، انگلیسی و کانادائی همراه، همکار و رهنمای مافیا و سلاطین مواد مخدر در درون اداره مستعمراتی اند که از این تجارت مرگ سود های هنگفت را نصیب می شوند.

در مناسبات قدرت میان سلطه اشغالگران و اداره پوشالی؛ در مناسبات درونی رژیم مستعمراتی در عرصه های مالی، پروژه های عمرانی و توزیع به اصطلاح کمک ها به NGO ها و شرکت های قراردادی اشغالگران، به ویژه امریکائی ها؛ در امر مصرف و توزیع

عواید، مساعدت ها و بودجه دولتی، و در زمینه فعالیت های روزمره دولتی در تمام سطوح، فساد در درون حاکمیت پوشالی کابل و در مناسبات شان با دونه ها به نورم بدل شده است. خلاصه این که اداره مستعمراتی کابل خلاف آنچه که در موردش می گویند، صرفاً دچار فساد اداری نبوده، بلکه این اداره ایست از بنیان فاسد!

مادام که امپریالیست های اشغالگر افغانستان دو رویانه و منافقانه از مسأله حقوق بشر در جا های دیگر به عنوان حربه ایدئولوژیک - سیاسی علیه دول رقیب شان استفاده ابزاری کرده و آن را در مورد مخالفان علم می کنند، در افغانستان اشغالی، خود و عمال میهنفروش مرتجع و جنگسالار شان با برپا کردن زندان ها، شکنجه زندانیان در زندان های بگرام، قندوز، قندهار، پلچرخ و ولایات، وزارت داخله، مراکز شکنجه "اداره امنیت ملی" مربوط رژیم پوشالی، همه روزه به نقض صریح حقوق بشر پرداخته و با کشتار مستقیم و عامدانه غیرنظامیان در پهلوی حملات انتحاری و تروریستی طالبان (که همین امریکا و انگلیس مسؤول و مسبب آن اند)، افغانستان را به مهیب ترین کشتارگاه عصر برای فرزندان آن مبدل کرده اند. روزی نیست که در افغانستان ده ها غیرنظامی در اثر بمباردمان نیرو های اشغالگر و یا عملیات انتحاری طالبان مزدور قربانی نشوند.

امپریالیست های اشغالگر در کشور ما پس از این همه مانور و نیرنگ بازی طی سالیان متمادی اشغال افغانستان و شکست در رسیدن به اهداف اولیه تجاوزکارانه شان و سنگینی مخارج گرانسنگ این تجاوز و اشغالگری بر گرده اقتصاد بیمار و نیروی انسانی محدود شان، از مدتی به این سو ناگزیر برنامه توحید نیرو و وحدت ارتجاع طالبی را با ارتجاع فئودال - کمپرادوری متحد شان با تعدیل هر دو جانب در چارچوب اداره مستعمراتی کابل در دستور کار خود دارند. بالاخر این شکست و مخارج گرانبار اشغال ده ساله وطن ما برای اشغالگران، آنان از سر ناچاری بر آن شده اند که با توحید ارتجاع کشور ما در اداره واحد؟! و ایجاد پنج پایگاه استراتژیک نظامی - استخباراتی در افغانستان برای تداوم اشغال کشور ما، ظاهراً زمام امور کشور ما را به اداره مستعمراتی سپرده و به حضور گسترده نظامی خویش در افغانستان پایان بدهند!!! ولی این ترفند اغواگرانه ای بیش نیست. آنها با ایجاد پایگاه های استراتژیک دائمی حضور اشغالگرانه دائمی خود را مسجل می سازند، در چنین صورتی، پایان دادن به حضور نظامی و بیرون کردن سربازان شان دیگر جز اغوای اذهان ساده و زود باور چه معنائی دارد؟؟؟ امریکائی ها افغانستان را فقط به شیوه ای که روس ها ترک کردند، ترک خواهند کرد و الا خیر.

ره آورد سیاست های نولیبرالی در افغانستان اشغالی:

حضور ارتش های اشغالگر امریکا و ناتو در افغانستان، جولان و جوشش سرمایه مالی در کشور بی در و بی دربان ما و در منطقه، گشوده شدن بازار ها به روی کالا و سرمایه های سود آور در بخش های معین سرمایه گذاری، خصوصی سازی تولید و خدمات در غیاب سیاست حمایت گرایی، وجود دولت کارگزار امپریالیست ها و سرمایه خارجی و مافیائی در قالب اقتصاد نولیبرالی؛ برای مردم و اقتصاد کشور ما زیان های جدی و حتی جبران ناپذیری را بار آورده است. امپریالیست ها در پهلوی ارسال سلاح و سرباز برای مطیع و منقاد ساختن و کشتار مردم افغانستان از همان ابتداء، کارشناسان و خود فروخته گانی چون اشرف غنی احمد زی، انورالحق احدی، رنگین دادفر اسپینتا و غیره را با نسخه های نولیبرالیسم به افغانستان فرستادند تا سیاست ها و شرایط "بانک جهانی" و "سازمان تجارت جهانی" را دیکته و پیاده کنند و افغانستان اشغالی را آماده قرار گرفتن در مدار حرکت سرمایه و بستن قرارداد های استراتژیک بسازند.

در حالی که نتایج زیانبار سیاست های هستی برانداز لیبرالیسم نو در درون خانه امپریالیست ها و از جنوب شرق آسیا تا امریکای لاتین مبرهن شده بود و هستی خلق های زیادی را به باد نیستی سپرده و زمامداران نولیبرال امریکائی و اروپائی را برای نجات کشتی طوفان زده و اقتصاد بیمار و بحران زده سرمایه داری انحصاری غرب وادار به توسل جستن به شیوه های منسوخ "اقتصاد

کینزی" و مداخلت دولت ها در امور اقتصاد و بازار کرد، امپریالیست های نولیبرال و کارشناسان و کارگزاران شان در افغانستان این سیاست شکست خورده و مخرب نولیبرالی، خصوصی سازی و بازار آزاد و به تبع آن دموکراسی لیبرال را در قانون اساسی خود ساخته شان برای افغانستان - این سند اسارت ملی - رسمیت بخشیدند.

تبعات مخرب و ویرانگر هجوم سرمایه و کالا و تطبیق سیاست های نولیبرالی برای مردم ستمدیده، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و محیط زیست طبیعی و اجتماعی ما، به سان سائر کشور های پیرامونی مورد هجوم سرمایه به قرار زیرین بوده است و تا مدت ها اثر بخشی منفی آن مشهود خواهد ماند:

- غارت ثروت های اجتماعی افغانستان و گسترش فقر و فلاکت عمومی.

- از کار افتیدن، غیرفعال شدن و یا به حراج گذاشته شدن مؤسسات تولیدی، معادن و تصدی های عمومی و عام المنفعه و خدمات اجتماعی در عرصه های معارف و تحصیلات عالی، صحت عامه، ترانسپورت عمومی، مخابرات، راه سازی و... از طریق خصوصی سازی و هجوم سرمایه های خارجی امپریالیستی، کمپرادوری و مافیائی و ورود کالا های خارجی.

- مصرفی شدن کشور و سرازیر شدن کالا های مصرفی اکثراً بی کیفیت و بُنْجُل.

- رقم بالای بیکاری جوانان و نیروی کار در اثر خصوصی سازی و هجوم کالا و سرمایه خارجی به کشور و تعطیل شدن مؤسسات تولیدی و پیشه وری و نهاد های خدمات اجتماعی و در نتیجه تنزیل قدرت خرید عمومی و عدم دسترسی مردم به کمیت و کیفیت بالای خدمات عمومی در عرصه های فوق.

- تاراج و به حراج گذاشته شدن و خصوصی سازی منابع طبیعی کشور عمدتاً توسط سرمایه گذاران و شرکت های خارجی و خروج آن از تملک قانونی مردم کشور ما.

- شیوع کار بردگی زنان و اطفال در کشور در شرایط فقدان قوانین کار و کارگری.

- رفع موانع سیاسی، حقوقی و اقتصادی گشایش بازار ملی به روی سیل عظیم سرمایه و کالا های وارداتی و کنار زدن "سیاست حمایت گرایی".

- تضعیف و زدودن نقش دولت در امور اقتصادی و کنترل بازار به سود سرمایه.

- مقروض شدن کشور زیر بار کمر شکن قروض توأم با سود های گزاف.

- شیوع امراض، گسترش سوء تغذی، وَفیات طفل و مادر، مرگ و میر اطفال و پائین آمدن اوسط عمر بزرگسالان، عدم تجهیز بخش صحت عامه و خصوصی سازی این سکتور مورد نیاز مردم و عدم دسترسی مردم به خدمات صحی گران قیمت بخش خصوصی عمدتاً در مراکز شهر ها.

- تخریب، آلودگی و زهری ساختن محیط زیست، قطع جنگلات و گسترش بی رویه شهر ها و بالاثر ازدیاد گرما، خشکسالی، قحطی و...

- بحران و گرانی مواد غذایی و اولیه بالاثر احتکار، جنگ، کم آبی، ترویج فرهنگ مافیائی در زراعت و کاشت کوکنار به جای غلات و سرانجام متأثر از بحران غذایی در سطح جهان پس از بروز بحران مسکن در اکتوبر ۲۰۰۸ م در امریکا.

- ترویج فحشاء و هرزه گی در شهر ها و در مراکز اشغالگران، شیوع گسترده اعتیاد به مواد مخدر و ترویج فرهنگ مافیائی در همه عرصه های زیر بنائی و روبنائی و... همه و همه از زمره دستاورد های اشغال امپریالیستی و ایدئولوژی برده ساز نئولیبرالیسم آن برای کشور ویران و مردم در بند کشیده افغانستان است.

پایان سخن به رسم نتیجه:

پیشرفت ها و دستاورد های محیرالعقول و خیره کننده علمی در چند دهه اخیر، رشد کمی و جهان گستری سرمایه مالی، اجتماعی شدن هر چه بیشتر و بین المللی شدن کار و تولید و سرانجام اتوماسیون تولید اجتماعی در داخل مرز های تعریف شده نظام اجتماعی - اقتصادی موجود (امپریالیسم)، همه حکایت از رشد شگرف و بی سابقه نیرو های مولده دارند. ولی این نیرو های مولده پیشرو و رشد یابنده اجتماعی در قالب و پوسته تنگ مناسبات تولیدی و روبنای سیاسی - حقوقی عقب مانده و خصوصی گیر کرده است. در متن این مناسبات تولیدی عقب مانده و مبتنی بر مالکیت خصوصی و بهره کشی انسان از انسان و تقدیس ایدئولوژیک آن، کار و سرمایه در مقیاس جهانی به شدت مقابل هم قرار گرفته اند. در سطح کشور های ثروتمند ده فیصد نفوس صاحب ثروت اجتماعی و مالک کشور بوده و در سطح جهانی معدود کشور های ثروتمند مرکز، صاحب ثروت جهان بوده و انبوه کشور ها و خلق های فقیر پیرامونی محروم از آن هستند.

در این دنیای نابرابر و منقسم به فقیر و غنی و ستمگر و ستمکش، این پیشرفت های چشمگیر علمی - اقتصادی نتوانسته است مرز ها و چارچوبه شناخته شده اجتماعی - اقتصادی و ماهیت امپریالیسم را در مقیاس جهانی شکسته، از آن فرا تر رفته و به کیفیتی نوین برسد. لذا، همین چارچوبه شناخته شده اجتماعی - اقتصادی نظام موجود یعنی سرمایه داری انحصاری با "جنبه های شاخص" و تضاد های اساسی خصلت نمای آن همچنان در پهنه گیتی پابرجاست و این تغییرات و افزایش کمی سرمایه به تغییرات کیفی این نظام (امپریالیسم) منجر نشده است. لذا ترم های ماستمالی شده "سرمایه جهانی" و "جامعه جهانی" همان امپریالیسم جهانی است و نه چیز دیگر.

- رشد و تمرکز تولید در متن رقابت آزاد سرمایه داری پدیده انحصار را آفرید که در ابتداء به شکل مؤسسات انحصاری مثل تراست ها، کارتل ها، سندیکا ها، کانسرن ها و غیره در محدوده کشوری فعالیت می کردند. ولی پدیده انحصار که جانشین رقابت آزاد شد، رقابت را به طور کلی از بین نبرد. امروزه این رقابت میان شرکت های انحصاری ملی و فراملی در گستره بازار جهانی سرمایه و کالا وجود دارد.

- بانک ها که با ارتقای شان از سطح واسطه ساده معاملات در ابتدای مرحله امپریالیسم، "در نقش نوین" شان سرمایه های بانکی را متمرکز کرده و با ترکیب آن با سرمایه صنعتی، سرمایه مالی را آفریدند. امروزه معدود بانک ها و مؤسسات مالی شاهرگ های حیاتی حرکت و انتقال کشوری و جهانی سرمایه مالی و خود سرمایه و ثروت را در کنترل و تملک خود دارند و از طریق همین مکانیسم سلطه سرمایه را در هر کجا می گسترانند و با همین حربه هر مخالفی را سرکوب و هر سرکشی را تنبیه میکنند [۱۷]

- تفوق صدور سرمایه بر صدور کالا یکی از ویژگی هائیکه امپریالیسم را از مرحله رقابت آزاد سرمایه داری متمایز می سازد. زمانی که لنین کتاب " امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه داری" را می نوشت، ارقام ذیل را در مورد میزان صدور سرمایه انگلستان در آن کتاب چنین نقل کرده بود: " در سال ۱۸۹۳ میزان سرمایه گذاری بریتانیا در کشور های خارجی تقریباً ۱۵٪ تمام ثروت پادشاهی بریتانیا را تشکیل می داد." "مقارن سال ۱۹۱۵ این سرمایه تقریباً دو بار و نیم افزایش یافت." "پیش از جنگ [اول جهانی] سرمایه ای که سه کشور (انگلیس، فرانسه و آلمان) در خارجه به کار انداخته بودند، به ۲۰۰-۱۷۵ میلیارد فرانک می رسید. سود حاصل از این مبلغ با نرخ نازل ۵٪، سالیانه می بایستی به ۸-۱۰ میلیارد فرانک بالغ گردد".

لنین از این ارقام سرمایه گذاری در خارجه چنین نتیجه گرفت: "این خود اساس محکمی است برای ستمگری امپریالیستی از استثمار اکثریت ملل و کشور های جهان و طفیلی گری مشتی از غنی ترین دولت ها".

در حالی که "پیش از جنگ [اول جهانی] سرمایه ای که سه کشور (انگلیس، فرانسه و آلمان) در خارجه به کار انداخته بودند، به ۲۰۰-۱۷۵ میلیارد فرانک می رسید"، رقم سرمایه گذاری مستقیم تنها کشور انگلیس در خارجه در سال ۲۰۰۷م بالغ بر ۱۰۸ تریلیون دالر رسید که یک ازدیاد نجومی را نشان می دهد. [۱۸]

در همین رابطه بد نخواهد بود تا نظری به ارقام سرمایه گذاری آمریکا از سال ۱۹۰۰ الی سال ۲۰۰۹م بیافکنیم و افزایش نجومی در میزان سرمایه گذاری خارجی آن کشور را به رویت ارقام دریابیم:

سال:	سرمایه گذاری خارجی به دالر:
۱۹۰۰	۵۰۰.۰۰۰.۰۰۰ دالر [۱۹]
۱۹۱۲	۱.۰۰۲.۵۰۰.۰۰۰ دالر
۱۹۳۰	۱۵.۴۰۰.۰۰۰.۰۰۰ دالر
۱۹۸۱	۵۴.۲۲۶.۰۰۰.۰۰۰ دالر [۲۰]
۲۰۰۹	۵.۳ تریلیون دالر [۲۱]

چنانچه مشاهده شد، از آن زمان تا حال میزان صدور سرمایه پیوسته سیر صعودی داشته و هم اکنون گستره جهان را درنور دیده است. آمار اخیر در مقایسه به آماری که لنین در کتاب نامبرده اش نقل کرده بود، یک رقم نجومی را در میزان ازدیاد صدور سرمایه نشان می دهد. این آمار در عین حال که ماهیت امپریالیستی نظام حاکم جهان را نمایش می دهد، بیانگر تضاد عمیق بین گسترش و فزونی بی سابقه ابعاد جهانی سرمایه و تملک خصوصی و محدود آن نیز است.

جهانی که ما در آن زندگی می کنیم، تقسیم آن در حوالی سال ۱۹۰۰ میلادی برای بار اول میان کشور های استعماری آن زمان به پایان رسید. از آن زمان تا حال این جهان تقسیم شده چندین بار با جنگ های اول و دوم جهانی و پس از ختم جنگ سرد تقسیم مجدد شده است. هم اکنون همه شاهد تلاش و تدارک امپریالیست ها برای بازتقسیم آن هستند. تا زمانی که محرک و انگیزه برای کسب حد اکثر سود، غارت ثروت ملل و مالکیت خصوصی طبقاتی بورژوازی امپریالیستی باقیست، تلاش و تکاپوی امپریالیستی - از جمله جنگ و نظامیگری - برای بازتقسیم جهان، استمرار خواهد یافت.

بناء، بشریت نه در پایان تاریخ، بلکه در متن تاریخی در عصر امپریالیسم و... به سر می برد و تا رسیدن به آن "پایان تاریخی" که کارل مارکس پیشبینی کرده بود، راه درازی در پیش است. بشریت بایستی این متن تاریخی را به حکم ضرورت پشت سر بگذارد و وارد پایان تاریخ که همان پایان سلطه و ستم طبقاتی است، بشود.

پدیده جهانی شدن سرمایه و تولید با سلطه امپریالیسم بر جهان، تضاد های اساسی عصر امپریالیسم، انقلابات پرولتری و جنبش های آزادیبخش را محو نکرده است. این تضاد ها در بستر وسیع سلطه سرمایه (امپریالیسم) کارکرد دارند. تقابل و تضاد کار با سرمایه در مقیاس گیتی، پرولتاریا و بورژوازی، این دو طبقه متخاصم جهانی را به مصاف می طلبد. پرولتاریا دیر یا زود باید در مقابل بورژوازی پا به میدان مبارزه جدی و سرنوشت ساز بگذارد. خلق های مورد تجاوز و زیر سیطره امپریالیسم به این تجاوز و سیطره پایان می دهند و با گذار از مراحل ضروری، جامعه آزاد از هرگونه ستم را بنیاد می گذارند. بدین اساس، چشم انداز سوسیالیستی در برابر بدیل توحش نظام سرمایه داری امپریالیستی با همه کاستی ها و بی تجربه گی هایش در مقایسه با تجربه و سیطره پنجمده ساله بورژوازی، به صورت بالقوه یگانه چشم انداز ممکن است. تا هنوز سوای بدیل توحش نظام سرمایه داری امپریالیستی و بدیل و چشم انداز سوسیالیستی، بدیل و چشم انداز دیگری در مقابل دیدگان جست و جوگر بشریت معذب

گشوده نشده است. بشریت هنوز هم می تواند و باید برای آسایش خود با گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم و از آن جا به سوی کمونیسم رهسپار شود. این یگانه روزنه ایست ممکن به سوی آینده!

پایان.

منابع و حواشی: References:

- ۱ - قطعنامه شماره یک اجلاس نهم کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست در مورد "تکامل اقتصادی و سیاسی سیستم جهانی امپریالیسم" سال ۲۰۰۷ م.
- ۲ - همانجا.
- ۳ - GAAT: (General Agreement of Tariff and Trade) قرارداد عمومی تجارت و تعرفه از ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۳ م.
- ۴ - هرچند استفاده ابزاری دول امپریالیستی از نهاد های قضائی نظیر دادگاه بین المللی لاهه و دیوان کیفری بین المللی را در موارد زیادی می توان دید، ولی به دو روئی و منافقت آنها در تازه ترین موردش اشاره می کنیم: فرعون مخلوع مصر حسنی مبارک و معمر قذافی دو دیکتاتور و مستبد متهم به نقض حقوق بشر و جنایات جنگی اند. فرعون مصر زمامداری بود مستبد و مزدور سر به زیر و عامل کشتار میدان تحریر و قذافی به حیث زمامدار مستبد متهم به کشتار مخالفان، ولی نافرمان امپریالیست ها. در مورد جنایات حسنی مبارک امپریالیست ها یک حرف هم به زبان نراندند، ولی قرار گزارش بی بی سی ۲۳ آگست ۲۰۱۱، ساعاتی پس از پخش شایعه گرفتاری سیف الاسلام پسر قذافی، دیوان کیفری بین المللی خواهان استرداد و محاکمه او و پدرش شد.
- ۵ - قطعنامه شماره سوم دهمین اجلاس کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست در مورد به اصطلاح جنگ بر ضد تروریسم و... اکتوبر ۲۰۱۰ م.
- ۶ - قرار گزارش NCCP- Columba University، ۱۵ میلیون طفل (۲۱ فیصد همه اطفال) در امریکا زیر خط فقر زندگی کرده و ۴۲ فیصد اطفال امریکا در خانواده های کم درآمد زندگی دارند که هر رومزه با فقر و تنگدستی در آن بزرگ ترین اقتصاد دنیا دست به گریبان اند. مطابق به گزارش (heartsandminds.org) ۲۲ فیصد امریکائی های زیر ۱۸ سال و ۲۵ فیصد زیر ۱۲ سال گرسنه اند. باز طبق گزارش Madison Park در بخش صحنی سی ان ان به تاریخ ۱۸ سپتمبر ۲۰۰۹ به نقل از ژورنال صحت امریکا، سالانه ۴۵۰۰۰ امریکائی غیربزرگسال به دلیل نداشتن بیمه صحنی و عدم دسترسی به خدمات طبی می میرند.
- Johnson, Chalmers: "The Sorrows of Empire, Militarism, Secrecy and the End of the Republic". Eco Books. April - V ۲۰۰۵
- ۸ - علی رغم تصویب و تأیید قطعنامه شماره ۱۴۴۱ شورای امنیت سازمان ملل در مورد عراق در هشتم نومبر سال ۲۰۰۸، کشور های فرانسه، روسیه، چین و آلمان از روی منافع شان به تجاوز امریکا و انگلیس به عراق مخالفت ورزیدند.
- ۹- Hudson Institute: Richard Weitz @hudson.org. Re: Russia Arm export and competition to USA on Arm Trade. June ۰۴, ۲۰۰۷.
- ۱۰- Simon Tisdal: US missile defense plans could spark EU-NATO tensions. guardian.co.uk, Tuesday ۱۹ October ۲۰۱۰.
- ۱۱- stats.gov.cn.censusindia.gov.in/.census.gov/population/international/ US Census Bureau.
- ۱۲-wswn.org: Washington fuels Japanese Militarism. By: Peter Symonds. ۲۵-۲۶ April ۲۰۰۵.
- ۱۳-thinkandask.com/ Dollar vs. EURO -- Weapons of mass destruction Published May ۲۰۰۳.

۱۴- BBC: US-EU Steel Dispute December ۴, ۲۰۰۳.

۱۵- (ICMLPO) Resolution No ۱: The World Economic Crisis and the International Financial Crisis and the Conclusions of the International Marxist-Leninist and Working-Class Movement. October ۲۰۱۰.

۱۶- BBC NEWS:Business ۱۸ May ۲۰۱۱ WTO Airbus ruling leaves both sides claiming victory

۱۷- Five out of top ten banks along with financial institutions that have the biggest share of capital are: BNP Paribas, Deutsche Bank, Mitsubishi UFJ Financial Group, HSBC, Bank of America and Goldman Sachs.

۱۸- Joint Nature Conservation Committee [UK]: The Biodiversity footprint of UK foreign Direct Investment.

۱۹- St. Petersburg Times (Original).September ۱۲.۱۹۳۱ USA.

۲۰- Calgary Herald (original) August ۲۴.۱۹۸۳.Calgary, Canada.

۲۱- Congressional Research Services: crs.gov. US Direct Investment Abroad. By: James K. Jackson. Feb ۰۱, ۲۰۱۱.